دوفصلنامهٔ علمی ـ پژوهشی **پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیّات عربی**
سال ۶، شمارهٔ ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

بازکاوی ترجمهٔ عبداللّطیف تسوجی از داستان بنیادین *هزار و یک شب* بر اساس الگوی ژان رنه لادمیرال

۱ـ شهرام دلشاد* ۲ـ سیّد مهدی مسبوق۳ـ صلاح‌الدّین عبدی*****
۱ـ دانشجوی دکتری زبان و ادبیّات عربی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان
۲ـ دانشیار زبان و ادبیّات عربی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان (نویسندهٔ مسئول)
۳ـ دانشیار زبان و ادبیّات عربی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۰۹)

چکیده

ژان رنه لادمیرال نظریه‌پرداز نامدار فرانسوی، مؤلّفه‌هایی را برای رویارویی با مشکلات ترجمه برمی‌شمارد که مترجم باید آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها عمل کند. این نظریه‌پرداز مقصدگرا معتقد است که محدود نمودن ترجمه به رمزگردانی ساده نادرست است و ترجمه باید با بازنویسی همراه باشد و مترجم در آن به تولید معنا یا آفرینش مجدّد بپردازد. جستار پیش رو می‌کوشد که با روش توصیفی‌ـ تحلیلی، ترجمهٔ تسوجی را از داستان بنیادین *هزار و یک شب* بر اساس نظریهٔ کاربردی لادمیرال نقد و بررسی نماید و نحوهٔ عملکرد مترجم را در برگردان متن مبدأ ارزیابی نماید. نگارندگان این مقاله با پذیرش این اصل که مناسب‌ترین شیوه برای برگردان کتاب *هزار و یک شب*، شیوهٔ مقصدگرا و آزاد است که به معنا و مفهوم توجه می‌کند نه به واژگان و عبارت‌ها، نظریهٔ لادمیرال را منطبق‌ترین نظریه با این اصل دانسته‌اند. بنابراین، مؤلفه‌هایی را که لادمیرال برمی‌شمارد، معیار اصلی بررسی و سنجش نقاط ضعف و قوّت ترجمهٔ تسوجی قرار داده‌اند. نتیجهٔ پژوهش نشان می‌دهد که ترجمهٔ تسوجی مطابق با این اصل، هم‌سویی چشمگیری با نظریهٔ لادمیرال دارد و مترجم توانسته ضمن توجه به بازآفرینی و زایش معنا ـ جز در موارد اندکی ـ اثری زیبا و متناسب با بافت فرهنگی زبان مقصد ارائه نماید.

واژگان کلیدی: ترجمه، ژان رنه لادمیرال، عبداللّطیف تسوجی، *هزار و یک شب*.

* **E- mail:** sh.delshad@ymail.com
** **E- mail:** smm.basu@yahoo.com (نویسندهٔ مسئول)
*** **E- mail:** s.abdi57@gmail.com

مقدّمه

هزار و یک شب برای اولین‌بار به دست عبداللّطیف تسوجی در دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار به فارسی ترجمه شد. ترجمهٔ او آغازگر ترجمهٔ مدرن در ایران است. او در دورانی که سیاهی بر فرهنگ و ادب ایران سایه افکنده بود، به ارائهٔ ترجمه‌ای پذیرفتنی از یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان که ضرورت آن احساس می‌شد، دست زد. چه بسا اگر ترجمهٔ آن به تأخیر می‌افتاد، ایرانیان از این گنجینهٔ نفیس ادبی، اجتماعی و تاریخی جا می‌ماندند و از رقابتی که بر سَرِ تصاحب این اثر میان ملت‌ها ایجاد شده بود، ایرانیان به عنوان صاحبان حقیقی آن، عقب رانده می‌شدند. ترجمهٔ تسوجی، علی‌رغم امتیازهای زیادی که دارد، در قلمرو پژوهش و تحقیق بسیار مهجور مانده است و ضرورت بررسی‌های متفاوتی را می‌طلبد.

ترجمه‌پژوهی قلمرو گسترده‌ای در پژوهش‌های امروزی یافته است و نظریه‌های ترجمه امکان تحلیل و ارزیابی ترجمه‌ها را به روشی نوین و علمی فراهم نموده است. بدین سان، امروزه با حجم زیادی از نظریه‌ها مواجه هستیم که می‌تواند تحلیلی کارا از ترجمه‌ها ارائه دهد و به ارزیابی آن‌ها بپردازد. در مجموع، می‌توان این نظریه‌ها را به دو دستهٔ کلّی مبدأگرا و مقصدگرا تقسیم کرد که هر یک از این گرایش‌ها برای متونی خاص متناسب و اجراشدنی است. پژوهش حاضر برآن است که ترجمهٔ تسوجی از داستان بنیادین[1] *هزار و یک شب* (چاپ بولاق مصر) را بر اساس نظریهٔ ژان رنه لادمیرال (Jean Rene Ladmyral) نظریه‌پرداز فرانسوی مقصدگرا بررسی و سنجش نماید و از این رهگذر می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

الف) آیا ترجمهٔ تسوجی می‌تواند با نظریهٔ لادمیرال انطباق داشته باشد؟

ب) به‌کارگیری مؤلّفه‌های مقصدگرایی در ترجمهٔ تسوجی چه پیامدی را به دنبال داشته است؟

در فرضیهٔ دو سؤال پیشین باید گفت:

۱ـ روش مقصدگرایی که لادمیرال پیشنهاد می‌کند، مطابق با ترجمهٔ کتاب داستانی ـ افسانه‌ای *هزار و یک شب* است.

۲ـ نتایج ناشی از به‌کارگیری مؤلّفه‌های مقصدگرایی در ترجمهٔ تسوجی عبارتند از: ایجاد فرایند بازنویسی، پرهیز از ترجمهٔ لفظ به لفظ و گنگ و نامفهوم، روانی و خوانایی معنا.

یادآوری می‌شود که در این پژوهش، نسخهٔ مورد استناد متن عربی، چاپ بولاق مصر و نسخهٔ مورد استناد ترجمهٔ فارسی، چاپ سنگی ۱۲۲۳ شمسی است که انتشارات اشارات طلایی از روی آن مبادرت به انتشار نسخهٔ جدیدی نموده است و چاپ پنج جلدی کلالهٔ خاور که از معروف‌ترین نشرهای ترجمهٔ تسوجی است، به دلیل تصحیح‌ها و اختلاف‌های فراوان با اصل، مبنای پژوهش حاضر نیست.

۱. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ ترجمهٔ تسوجی از *هزار ویک شب*، تا آنجا که نگارندگان این سطور جستجو نموده‌اند، پژوهشی روشمند و مبتنی بر نظریه‌ای نظام‌مند در دست نیست، امّا پژوهش‌هایی صورت گرفته که از جهاتی دیگر ـ و نه طبق نظریه‌ای اصولی ـ به بررسی ترجمهٔ تسوجی پرداخته‌اند؛ از جمله: مقالهٔ «*هزار و یک شب* و ترجمه‌های فارسی آن» از حمیده قدرتی (۱۳۹۳). در این مقاله، نویسنده ضمن برشمردن تاریخچهٔ *هزار و یک شب* و ترجمهٔ تسوجی با استفاده از دیدگاه صاحب‌نظران به بررسی نثر تسوجی و مقایسهٔ آن با ترجمهٔ اقلیدی از نظر زبان و محتوا پرداخته است. ابراهیم اقلیدی نیز در مقدمهٔ نسبتاً مفصّل خود در ترجمهٔ *هزار و یک شب* (۱۳۸۶)، برخی از ویژگی‌های ترجمهٔ تسوجی را برشمرده است. همچنین، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد «بررسی گونه‌های گفتاری منظوم در *هزار و یک شب*» از صدیقه جمالی (۱۳۹۰) در دست است که نویسنده در آن به صورت ویژه به جایگاه شعر در *هزار و یک شب* پرداخته است و حضور شعر در گفتگوی شخصیت‌های داستانی و شیوه‌های مختلف ارتباط کلامی (گفتاری) آنان با یکدیگر و کاربرد و نقش گونه‌های گفتاری منظوم در ساختار روایی *هزار و یک شب* را تحلیل کرده است. افزون بر این، اخیراً مقاله‌ای با عنوان «نقد و تحلیل تعدیلات ساختاری در ترجمهٔ تسوجی و اقلیدی از

هزار و یک شب» (۱۳۹۴) در *مجلهٔ زبان و ترجمه* دانشگاه فردوسی مشهد به قلم نگارندگان این سطور منتشر شده است. در این مقاله، تعدیلات مربوط به ساختار از چهار منظر تعدیل در ساخت نحوی کلام، تعدیل در شیوهٔ خطاب، تعدیل بلاغی و تعدیل آوایی نقد و تحلیل شده است.

اما پژوهش پیش رو به صورت موردی ترجمهٔ تسوجی از داستان بنیادین *هزار و یک شب* را بر پایه نظریهٔ لادمیرال بررسی نموده که از این منظر پژوهشی کاملاً نو است؛ زیرا نظریهٔ لادمیرال می‌تواند مبنایی مشخص و دقیق برای نقد ترجمهٔ کتاب‌هایی نظیر *هزار و یک شب* ارائه دهد که بازآفرینی و آفرینش مجدد در آن اهمیت بسزایی دارد.

۲. نگاهی به ترجمهٔ تسوجی

عبداللطیف تسوجی یا طسوجی از اهالی تسوج و ساکن تبریز بود و در خانواده‌ای عالم دیده به جهان گشود. زمان دقیق ولادت او مشخص نیست. تاریخ وفات تسوجی به‌یقین قبل از سال ۱۲۹۷ هجری قمری، تاریخ ولادت نوه‌اش غلامرضا مظفر است (ر.ک؛ محجوب، ۱۳۸۲: ۳۹۳). کهن‌ترین ترجمه‌ای که به فارسی از این کتاب در دست است، در دوران قاجار و در پایان سلطنت محمدشاه و آغاز فرمانروایی ناصرالدین شاه صورت گرفته که به دستور شاهزاده بهمن‌میرزا (فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه) از روی نسخهٔ بولاق مصر از عربی به فارسی برگردانده شد (ر.ک؛ قدرتی، ۱۳۹۳: ۵). علی‌اصغر حکمت معتقد است که در حدود ۱۲۶۰ هجری قمری در تبریز به ترجمهٔ فارسی آن اقدام شده است و حدود ۱۲۸۰ هجری به طبع رسیده است (ر.ک؛ *هزار ویک شب*، ۱۳۷۷: ۳۷). محجوب هم بر همین نظر است و در این باب می‌گوید: «ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ هجری قمری به سلطنت نشست. بنابراین، این کتاب پیش از سال ۱۲۶۴ ترجمه شده است» (محجوب، ۱۳۸۲: ۳۹۳). به اعتقاد اقلیدی، تسوجی ترجمه‌اش را در سال ۱۲۶۱ قمری (۱۲۲۳ شمسی)، با چاپ سنگی منتشر کرد و نخستین چاپ آن به صورت امروزی در سال ۱۳۱۵ شمسی به وسیلهٔ انتشارات کلالهٔ خاور عرضه شد (ر.ک؛ اقلیدی، ۱۳۸۷: ۱۱). ترجمهٔ تسوجی بارها

تجدید چاپ، نگارش و ویرایش شد تا اینکه در ۱۳۸۶ شمسی ترجمهٔ دیگری از آن، از سوی ابراهیم اقلیدی انتشار یافت.

۳. نظریهٔ ژان رنه لادمیرال

لادمیرال مهم‌ترین مسائلی را که مترجم باید آن‌ها را در ترجمه رعایت کند، برمی‌شمارد. از نظر او، ترجمهٔ یک متن ادبی باید به خوانایی و بازآفرینی متن مبدأ منجر شود و برای رسیدن به این هدف باید مؤلفه‌هایی را در نظر بگیرد. یکی از این مؤلفه‌ها، «جابه‌جایی ارکان جمله» است؛ زیرا هر زبانی ساختاری متفاوت دارد و مترجم باید ساختار جمله و عبارت‌ها را مطابق با ساختار زبان مقصد بچیند. مؤلفهٔ دوم، «حق انتخاب مترجم» است. او معتقد است مترجم حق دارد واژگان را متناسب با بافت متن مقصد و بی‌اعتنا به متن مبدأ انتخاب کند. سومی، «ابهام‌زدایی» است. لادمیرال برخلاف آنتوان برمن (Antoine Berman) معتقد به ابهام‌زدایی و شفّاف‌سازی واژگان و عبارت‌هایی است که در متن مبدأ مبهم است، به‌ویژه بحث ضمایر در ترجمهٔ عربی به فارسی. مؤلفهٔ بعدی، «تکرار» است و اینکه مترجم هنگام ضرورت نباید از تکرار بهراسد. «ناهمگون‌سازی»، پنجمین مؤلفهٔ مهم لادمیرال است. او معتقد است مترجم باید کلام را بازنویسی کند و ناهمگون با متن مبدأ به‌کار برد. قضیهٔ بعدی به «درگاشت» معروف است. از دیدگاه لادمیرال، آن دست از واژگان و عبارت‌هایی که در زبان مقصد بار معنایی ندارند و قابل انتقال نیستند، نیاز به ترجمه ندارند و از ترجمهٔ آن‌ها باید صرف نظر کرد. مؤلفهٔ هفتم، «افزوده‌سازی» است که در آن، مترجم به اطناب کلام و افزودن دال‌های معنایی می‌پردازد. مؤلفهٔ هشتم، «تفسیر حداقلی» است. از نظر لادمیرال، ترجمه باید با حداقل تفسیر و خوانش همراه باشد و ترجمه بدون آن معنا ندارد. «چیستی ترجمانی»، نهمین مؤلفه در ترجمه است؛ یعنی اینکه مترجم به مختصات ویژهٔ زبان مبدأ و مختصات سبک نویسنده آگاه باشد و آن واحدهایی را که مربوط به زبان مبدأ است، بنا بر ضرورت متن به زبان مقصد درآورد و یا آن‌ها را حذف نماید. دهمین وظیفه‌ای که او بر دوش مترجم می‌نهد، «خوانایی» است و اینکه مترجم به عنوان یک خوانندهٔ حرفه‌ای متنی سلیس، خوانا، واضح و درک‌شدنی ارائه

دهد (ر.ک؛ لادمیرال، ۱۹۹۴م.: ۲۰ـ۵۶). افزون بر این مؤلفه‌ها، قضایای کم‌اهمیت دیگری نیز وجود دارد که نیاز به تکرار همهٔ آن‌ها نیست.

٤. پردازش تحلیلی موضوع

در این بخش از مقاله، مؤلفه‌های مورد نظر لادمیرال در ترجمهٔ تسوجی از داستان بنیادین *هزار و یک شب* بررسی می‌شود تا میزان پایبندی و عدم پایبندی و چرایی هر یک از آن‌ها سنجش شود و از این رهگذر، به ارزیابی پذیرفتنی از ترجمهٔ تسوجی و فرایند بازآفرینی یا عدم آن نزد او دست یابیم.

٤ـ١) جابه‌جایی اجزای جمله

این مؤلفه، ناظر بر ساختار متفاوت زبان‌هاست. ساختار هر زبانی بنابر روحیات و نوع نگرش هر ملتی متفاوت است (ر.ک؛ مهدی‌پور، ۱۳۹۰: ۴۹). لادمیرال معتقد است مترجم می‌تواند کلام را به دلخواه خود آرایش کند و اجزای جمله را تغییر دهد و از حالت اصلی خود خارج سازد. آنتوان برمن از این مؤلفه به «عقلایی‌سازی» تعبیر می‌کند و آن را منسوخ و از عوامل تحریف متن می‌داند: «این شیوهٔ ساختارهای نحوی متن اصلی و علائم سجاوندی را در برگرفته و مترجم با توجه به ترتیب کلمات، متن را به دلخواه تغییر می‌دهد و این تغییرات شامل ساختار جملات (ترتیب جدید) یا تغییر علائم نقطه‌گذاری است؛ آن هم بدون توجه به اهداف و نیات نویسنده» (احمدی، ۱۳۹۲: ۵). نکتهٔ مورد نظر در اینجا بررسی تعامل تسوجی با این مؤلفه در ترجمه است.

ترجمهٔ نسبتاً آزادی که تسوجی برای برگردان کتاب برگزیده، باعث بسامد بالای این مؤلفه در ترجمه شده است، به گونه‌ای که اجزای جملات در کلام اصلی به همان صورت انتقال نمی‌یابند. تسوجی خود را در بند رعایت این قواعد ساختاری قرار نداده است و اجزای کلام را تغییر و یا حتّی تعدیل کرده است. بخشی از این تغییرها و جابه‌جایی‌ها به ذات زبان برمی‌گردد و مترجم دخالتی در آن ندارد. در حقیقت، طبیعت زبان فارسی و عربی با هم فرق دارند و مترجم چه بخواهد، چه نخواهد، باید به این تغییرات ساختاری

دست زند؛ مانند اینکه در زبان عربی، فعل در اول جمله می‌آید و آنگاه فاعل ذکر می‌شود، اما در زبان فارسی، فعل در پایان جمله می‌آید؛ مانند: «فسافر أخوه وحده إلی الصّید» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «[شهریار] خودش به‌تنهایی به سفر رفت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲). و نمونه‌هایی از این دست. پاره‌ای از این تغییرها «به سبب تفاوت‌هایی که در زبان مبدأ و مقصد وجود دارد، به مترجم تحمیل می‌شود و گریزی از آن نیست» (فرحزاد و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۹۵).

نظریهٔ لادمیرال فقط محدود به این دسته از جابه‌جایی‌های ساختاری اجباری نیست، بلکه مترجم آزاد است به اختیار خود به جابه‌جایی دست بزند و آن گونه که در زبان مقصد بهتر است و به خوانایی متن کمک می‌کند، به جابه‌جایی اجزای کلام اقدام نماید؛ مانند این نمونه: «فتعجّب مِن ذلک وقال: یا أخی کنتُ أراک مُصفّرَ اللّونِ والوجهِ والآن قد رُدَّ إلیک لونُک، أخبرنی بحالکَ» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۰)؛ «در نهایت، تعجب شاه زمان را دید و از او پرسید: چه شده است که گونهٔ زردت به سرخی گراییده و آثار شادمانی و شعف بر چهره‌ات می‌بینیم؟» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

چنان‌که می‌بینیم، ترجمهٔ عبارت «أخبرنی بحالک» که در پایان کلام آمده، از سوی مترجم به آغاز کلام منتقل شده است. با این عمل، تسوجی قدرت خوانایی متن را که از دیگر مؤلفه‌های نظریهٔ لادمیرال است، افزایش داده است و ترجمهٔ او نسبت به متن اصلی از سلاست و روانی بیشتری برخوردار است. نمونهٔ زیر نیز این گونه است: «کان الکبیرُ أفرسَ مِن الصغیرِ و قد مَلکَ البلادَ وحَکمَ بالعدلِ بینَ العبادِ» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «شهریار که بزرگتر بود، با تکیه بر دلیری و عدل و عدالت قسمت وسیعی بگرفت و به حکومت پرداخت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

در متن اصلی، سه جمله داریم که یکی پایه و دو جملهٔ آن پیرو هستند. حکومت‌داری ملک پیش از موضوع عدالت‌گستری او آمده است، امّا در متن تسوجی، این‌گونه وانمود می‌شود که تعامل عادلانه با مردم باعث بقا و گسترش حکومت او گردید. از این رو، جای دو جملهٔ پیرو در متن با زیرکی که از جانب تسوجی صورت گفته، تغییر پیدا کرده است.

٤ـ۲) حقّ انتخاب مترجم

لادمیرال به مترجم این حق را می‌دهد که برای کلمات معادل‌یابی کند. در این صورت، می‌تواند برای ارائهٔ معادلی که با بافت متن مقصد همخوانی بیشتری دارد، از متن مبدأ فاصله گرفته، دست به انتخاب بزند؛ زیرا این انتخاب متفاوت با دال و مدلول متن مبدأ است (ر.ک؛ همان: ۴۹). از جمله نمونه‌هایی که تسوجی در آن به تغییر معادل متن مبدأ و انتخاب معادل مناسب با متن مقصد پرداخته، انتخاب «غلام زنگی» به جای «عبد أسود» است. در حقیقت، مترجم به این مهم آگاه است که برای خوانندگان ایرانی می‌نویسد. از این رو، کلام را از بافت فرهنگ عربی به بافت فرهنگ ایرانی تغییر داده است. مترجم به جای آن یا کلمه‌ای به‌کار نمی‌برد و سعی می‌کند از ترجمهٔ آن چشم بپوشد ـ که این موضوع هنگام تحلیل مؤلفهٔ «درگاشت» شرح داده می‌شود ـ یا اینکه از معادل «غلامان زنگی» یعنی همان‌هایی که با زن شاه زمان و زنان و کنیزکان شهریار آمیزش می‌کنند، بهره جسته است و این معادل اخیر، گرچه مفهوم سیاهی را در بر دارد، اما متناسب با بافت فرهنگ و ادبیات ایرانی است و کاربرد آن در ادبیات و فرهنگ ما مرسوم است، برعکس معادل بردهٔ سیاه که در ادبیات عربی مرسوم است[۲]: «سپس ماجرای سرای خویش بگفت و خیانت زن و کنیزکان را که با غلامان زنگی در باغ دیده بود، برای برادرش شهریار برشمرد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

ترجمهٔ غیروفاداری که عرب‌ها از کتاب *هزار افسان* ایرانی انجام داده‌اند، بیشتر اوقات بدون پختگی و زیرکی انجام شده است. خواننده متوجه این ناهمگونی در روند روایت‌هاست. مترجم نیز برای همگون ساختن متن اصلی، تا جایی که بتواند، معادل‌های دیگری برای معادل‌های ناهمگون‌ساز به‌کار می‌برد و گاهی هم به حذف معادل‌ها مبادرت نموده است. در ابتدای داستان که سخن از پادشاهی ساسانیان است، منطقهٔ قلمرویی که در متن عربی آمده، جزایر چین و هند است، حال آنکه بر همگان روشن است که مکان فرمانروایی ساسانیان، ایران است. هم اینکه از نظر زمانی، این فرمانروایی، بعد از اسلام رخ داده است. بنابراین، مترجم واژگانی را که این رشتهٔ زمانی را درهم می‌ریزد، یا حذف می‌کند، یا معادل دیگری را جای آن می‌نهد؛ مانند معادل «دختران مردم شهر» به جای

«دختران مسلمین» در این نمونه: «فقالت: بالله یا أبتی زوّجنی هذا الملک، فإمّا أعیش و إمّا أن أکون فداءً لبنات المسلمین وسبباً لخلاصهن من بین یدیه» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۲)؛ «دختر گفت: پدرجان! شما مرا به ملک کابین کن، مرا به عقد ملک دربیاور. یا کشته شوم یا زنده مانم و بلا از دختران مردم شهر دور می‌کنم» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴).

در اینجا، شهرزاد ـ مطابق با متن اصلی ـ بیان می‌کند که می‌خواهد خود را قربانی دختران مسلمین کند، اما مترجم آن را به دختران مردم شهر تغییر داده است. گاهی تسوجی به انتخاب معادل واژگان غیرمنطبق با متن اصلی می‌پردازد، البتّه نه به دلیل ناهم‌خوانی با بافت زبان مقصد، بلکه به این دلیل که آن کلمه در انتقال معنا نارسا و غیرمطلوب است؛ مانند جایگزینی کلمهٔ «زن دهقان» به جای «صاحب الزرع» در متن عربی که به معنای «مرد دهقان» است: «أخشی علیک أن یحصل لک ما حصل للحمار والثور مع صاحب الزرع» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸: ۱۲)؛ «من از آن ترسم که بر تو همان رسد که به زن دهقان رسید» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴).

از آنجا که در حکایت روایت شده از سوی وزیر، قرار است شهرزاد از عمل اتفاق‌افتاده بر سر زن دهقان عبرت گیرد، مترجم این ناهماهنگی را در متن مبدأ مشاهده نموده، به انتخاب ترجمهٔ صحیح از آن دست یازیده است. همچنین، در حکایت «دهقان با خرش»، یا حکایت «صاحب‌الزرع و الحمار» قرار است بنا بر حکم متن اصلی *ألف لیله ولیلة* حکایت کشاورزی بیاید، اما متن روایت تاجر را به جای صاحب‌الزرع به کار می‌برد: «أنهُ کان لبعضِ التُّجارِ أموالٌ و مَواشٍ، کان اللهُ تعالی أعطاهُ ألسُنَ الحیواناتِ و الطَّیرِ، وکان مسکنُ ذلکَ التاجرِ الأریافَ» (*ألفِ لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۲)؛ «دهقانی مال و منال و رمهٔ زیادی داشت و زبان جانوران را نیک بدانستی. شبی برای انجام کاری به طویله رفت...» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴).

پُرواضح است که کلمهٔ «تاجر» به جای «صاحب‌الزرع» در متن اصلی نشسته است، اما مترجم به این ناهمگونی پی برده است و کلمهٔ «دهقان» را جایگزین آن کرده است. نزدیک ساختن متن به بافت و فرهنگ ایرانی، از ویژگی‌های بارز ترجمهٔ تسوجی است و انتخاب معادل دهقان که ایرانی‌های باستان به جای کشاورز به کار می‌بردند و یکی از طبقات

اجتماعی جامعهٔ ایران به‌شمار می‌رفت، از این نوع گرایش‌هاست. در *شاهنامهٔ* فردوسی، این طبقه و مردم بسامد بالایی دارند و خود شاعر نیز از دهقان‌زادگان است. یا در همین مثال تسوجی، عبارتِ «کان اللهُ تعالی أعطاهُ ألسُنَ الحیواناتِ» را به «زبان جانوران را نیکو بدانستی» ترجمه نموده، از ذکر فاعل «الله» چشم‌پوشی کرده است.

٤ـ۳) ابهام‌زدایی

ویژگی‌های زبانی هر ملتی باعث می‌شود که دیگر ملت‌ها برخی از مختصات زبانی آن‌ها را مبهم بدانند و از درک آن عاجز باشند. این‌گونه موارد، مترجم را با مشکل روبه‌رو می‌کند. لادمیرال، نظریه‌پرداز مقصدگرا، ابهام‌زدایی و شفاف‌سازی را برای مواجهه با چنین چالش‌هایی پیش‌بینی می‌کند. در ترجمهٔ عربی به فارسی، مسئلهٔ ضمایر برای مترجم مشکل‌ساز است و مترجم در ترجمهٔ ضمایر باید ابهام‌زدایی کند. تفکیک جنسیّتی و عددی در ضمایر عربی به زبان فارسی قابل انتقال نیست. عبداللطیف تسوجی هنگام ترجمهٔ ضمایر و صیغهٔ اعداد به ابهام‌زدایی دست زده است؛ مانند گفتهٔ آن دخترک که در چنگ عفریت اسیر بود: «قالت لها بالإشارة: إنزلا»؛ «دختر به آن‌ها اشاره کرد: پایین بیایید» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴). چه بسا اگر کلمهٔ دختر در ترجمه نبود، گمان می‌رفت که عفریت دارد با آن‌ها سخن می‌گوید. لذا هر جایی که متن اصلی با کلمهٔ «قالت»، گفته‌ای از شهرزاد را نقل می‌کند، تسوجی کلمهٔ «دختر گفت» یا «شهرزاد گفت» را برای رفع ابهام به‌کار می‌برد تا این گفته با گفتهٔ دیگر شخصیت‌ها اشتباه نشود.

نوع دیگری از ابهام‌زدایی خارج از نکات دستوری، به مواقعی مربوط می‌شود که واژگان یا عباراتی در متن مبدأ بیاید که مبهم و معنای آن برای مخاطب نارساست. لادمیرال برعکس آنتوان برمن که شفاف‌سازی را در این گونه موارد نفی نموده است و آن را تحریف سبک نویسندهٔ متن اصلی می‌داند، مترجم را به ابهام‌زدایی دعوت می‌کند؛ زیرا عوامل ابهام به آن معنا که لادمیرال در نظر دارد، در متون روایی و افسانه کمتر دیده می‌شود، یا از آنجا که بافت فرهنگی *هزار و یک شب* با بافت فرهنگی ایران نزدیکی دارد، مترجم نیاز به ابهام‌زدایی دربارهٔ اسامی اشخاص و مکان‌هایی که در حکایت بنیادین آمده،

ندیده است؛ نظیر آل ساسان و عفریت. از آنجا که پاره‌ای از ابهام‌زدایی‌ها در ترجمه به قضیهٔ افزوده‌سازی، تفسیر حداقلی و تکرار می‌انجامد، آن‌ها را در ادامه توضیح خواهیم داد.

٤ـ٤) تکرار

تکرار از دیگر مؤلفه‌هایی است که لادمیرال برمی‌شمارد و مترجم آن را برای ابهام‌زدایی و تأکید کلام می‌آورد. لادمیرال معتقد است در جایی که ضرورت ایجاب می‌کند، نباید از تکرار ترسید و برای قابل فهم ساختن متن باید دست به تکرار زد، امّا در صورتی که مترجم بتواند راه گریزی از این قضیه بیابد، بهتر است از آن اجتناب کند (ر.ک؛ لادمیرال، ۱۹۹۴م.: ۴۵). بنابراین، او با حقیقت تکرار مخالف است؛ زیرا تکرار حشو و زواید در کلام پدید می‌آورد. امّا هنگامی که تکرار به فهم درست معنا کمک کند، به نظر لادمیرال و دیگر مقصدگرایان باید از آن استفاده نمود. تسوجی گاهی به تکرار روی آورده، گاهی از ترجمهٔ موارد تکراری در متن اصلی خودداری کرده است. نمونه‌های تکرار در ترجمهٔ تسوجی بیشتر در حوزهٔ واژگان است؛ مانند دو مثال زیر:

«أخوه الصَّغیرُ اسمُهُ الملکُ شاه‌زمان و کان ملک سمرقند العجم... أخرج خیامَهُ و أقام وزیرَه حاکماً فی بلاده» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «برادر کوچکش شاه‌زمان، پادشاه سمرقند گشت. دگر روز مملکت خویش را که سمرقند بود، به وزیر سپرد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲)؛ «وأخرجت لهما مِن جیبها کیساً و أخرجت لهما منه عقداً فیه خمس‌مئة و سبعون خاتماً. فقالت لهما: أتدرون هذه» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۰)؛ «در این موقع، دختر بندی ابریشمی به در آورد که پانصدوهفتاد انگشتری در آن بود و گفت: می‌دانید این انگشترها چیست؟!» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۳).

در این نمونه‌ها، دیده می‌شود که تسوجی دو بار کلمهٔ «سمرقند» و «انگشتر» را تکرار نموده که در متن اصلی، یک بار آمده است. در نمونهٔ اول، به دلیل فاصله، کلمهٔ «سمرقند» تکرار شده است و این مطلوب است. در نمونهٔ دوم نیز تکرار کلمهٔ «انگشتر» ناشی از ابهام موجود در اسم اشارهٔ «هذه» است که با تکرار رفع شده است.

اما دربارهٔ حذف تکرارهای متن اصلی، آنگاه که شهریار از شاه‌زمان خواست تا ماجرای بدحالی خود را بازگوید، شاه‌زمان چنین می‌کند. در متن اصلی *هزار و یک شب*، این متن دو بار آورده شده، اما تسوجی به منظور حذف زواید از این تکرار چشم‌پوشی نموده است: «یا أخی أعلمُ أنّک لمّا أرسلتَ وزیرک إلیَّ یطلبُنی للحضور بین یَدیک، جهزتُ حالی وقد برزت مِن مدینتی و....» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۰)؛ «سپس ماجرای سرای خویش بگفت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

بنابراین، می‌توان گفت تعامل تسوجی با این مؤلفه، تعاملی سازنده و مثبت است و به بازآفرینی و شیوایی متن کمک کرده است.

٤ـ٤) ناهمگون‌سازی

استفاده از این مؤلفه به منظور مفهوم‌سازی عمل بینازبانی مترجم و رابطه‌ای است که بین دال‌های نوشتاری دو زبان برقرار می‌شود. بر اساس این مؤلفه، لادمیرال نه تنها مترجم را در ناهمگون‌سازی مجاز می‌داند، بلکه او را تشویق هم می‌کند؛ یعنی به دور شدن از تداعی‌گر مبدأ به منظور انتخاب تداعی‌گری که مشابه تداعی‌گر مبدأ نیست، اما به‌خوبی همان مدلول را تداعی می‌کند (لادمیرال، ۱۹۹۴م.: ۵۸). لادمیرال معتقد است نیاز نیست مترجم متن مبدأ را اساس کار قرار دهد تا مساوی آن، یک متن ترجمه‌شده خلق کند، بلکه می‌تواند به ناهمگونی بپردازد، متن مبدأ را رها کند و به پالایش متن ترجمه‌شده بپردازد.

این گرایش نزد تسوجی به‌کرّات دیده می‌شود، در حالی که متن اصلی از زبانی متوسط، ضعیف، غیرفصیح و غیرجذّاب برخوردار است و نثر تسوجی زبانی پخته، شیوا و جذاب دارد. در واقع، «کاری که تسوجی انجام داد، به کمک سروش اصفهانی، چونان ترجمهٔ نصرالله منشی بر *کلیله و دمنه* ابن‌مقفع است. به اعتقاد محمدجعفر محجوب، نثر عبداللطیف نمونهٔ بسیار عالی و فصیح نثر دوران قاجار است که در دورهٔ خود نظیر ندارد» (شافعی، ۱۳۸۴: ۳۹۸). ثمینی هم معتقد است که «نثر *هزار و یک شب* گاه دوگانه به نظر می‌رسد. آنجا که پای توصیف‌ها در میان است، زبان با سجع و تکنیک‌های کلامی می‌آمیزد و آنجا که هدف، پیشبرد داستان است، نثر ساده و روان می‌شود» (ثمینی، ۱۳۷۹:

۱۶۰). بنابراین، هدف لادمیرال از ناهمگون‌سازی که به بازآفرینی می‌انجامد، در ترجمهٔ تسوجی میسّر و اجرا شده است. در داستان بنیادین نیز چنین نثری را شاهد هستیم، مانند ناهمگونی در نمونهٔ زیر که ناشی از مؤلفهٔ تفسیر حداقلی است: «فقال شهریار لأخیه شاه‌زمان: مرای أن أنظر بعینی» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۰)؛ «شهریار گفت: مرا بسی اعتماد به خاتون است. تا عیان نبینم، باور نکنم؛ تا هست عیان، تکیه نشاید به خبر برد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۳).

در نمونهٔ فوق، گرایش به ناهمگون‌سازی و آراسته‌سازی به‌وضوح دیده می‌شود. از این رو، مترجم باید از دال‌ها فاصله بگیرد و مهم این است که مترجم همان بار معنایی را انتقال دهد، نه الفاظ و عبارت‌ها را. بنابراین، در چنین فرایندی، ترجمه با متن اصلی ناهمگون می‌شود و به بازآفرینی می‌انجامد. اگرچه به‌کارگیری این مؤلفه از نظر مبدأگرایان، نادرست و غیروفادارانه است، اما برای متن *هزار و یک شب*، بنا بر دلایلی که در مقدمه عنوان کردیم، لازم به نظر می‌آید.

٤ـ٦) درگاشت یا حذف

لادمیرال مترجم را آزاد می‌گذارد تا از ترجمهٔ کلمات و گفتارهایی که در متن مقصد بار معنایی ندارند، صرف‌نظر کند؛ «زیرا در صورت ترجمه نکردن این واحدهای معنایی، لطمه‌ای به معنا نمی‌رسد، بلکه ترجمهٔ آن‌ها متن را از قابل فهم بودن و خوانایی خارج می‌سازد. بنا بر این قضیه، لادمیرال مترجم را مجاز می‌داند تا از ترجمهٔ این واحدها چشم‌پوشی کند» (لادمیرال، ۱۳۸۸: ۱۴۴). تسوجی با آگاهی از این اصل مهم در ترجمه، از واحدهای معنایی نامتناسب صرف‌نظر نموده است؛ مانند ترجمه نکردن «العجم» در ترکیب «سمرقند العجم». تسوجی کلمهٔ عجم را به زبان فارسی انتقال نداده است؛ چراکه سمرقند از شهرهای ایران است و برای خوانندهٔ ایرانی مفهومی ندارد. از نمونه‌های دیگر درگاشت، حذف تکرارها و زوایدی است که ترجمهٔ آن باعث خوانا نبودن متن می‌شود. همچنین، تسوجی برعکس اقلیدی که ترجمه‌ای وفادار ارائه نموده، از ترجمهٔ دقیق توصیف‌های عشقی صرف‌نظر کرده است و با اشارات مختصری از آن گذشته است: «فوجد زوجته

راقدةً فی فراشهِ معانقةً عبداً أسودَ من العبید» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «به درون قصر رفت و در نهایت شگفتی متوجّه خیانت همسرش گردید» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

دو نوع درگاشت در اینجا ملاحظه می‌شود: اوّلی همان خودداری از ترجمهٔ دقیق اوصاف جنسی و دوم ذکر نکردن «برده». تسوجی در چند جای حکایت که سخن از برده و هم‌خوابگی با زنان شاه به میان می‌آید، همین‌گونه عمل نموده، از ترجمهٔ آن صرف‌نظر کرده است. شاید نخواسته شأن فضای اشرافی و سلطنتی را که در حکایت وجود دارد، از بین ببرد و از این رو، به تولید معانی جدید پرداخته است؛ زیرا هنگام خواندن متن اصلی، ذهن خواننده به وقیح‌ترین انواع خیانت می‌رسد، آنجا که همسر شاه به همبستری برده‌ای سیاه تن می‌دهد. اما در ترجمهٔ تسوجی این قضیه کمرنگ شده، ممکن است معنای دیگری به ذهن خطور کند و آن اینکه شاید فرمانده و یا یکی از اشراف و سلاطین با همسر شاه همبستر بوده است که این معنای ذهنی اندکی متناسب با فضای اشرافی و سلطانی داستان است.

درگاشت در ترجمهٔ تسوجی به حذف مواردی نظیر تصویر حالات عشقی، نشانه‌های عربی ـ اسلامی و توصیف‌های بلند می‌انجامد که همهٔ این موارد در ترجمهٔ داستان بنیادین دیده می‌شود. از این رو، باید گفت که تعامل تسوجی با این مؤلفه تعاملی سبکی بوده است و او بنا بر رویکرد و سبک موجز و فشردهٔ خود به حذف این موارد دست زده است و این رویکرد با هدف اصلی نظریهٔ لادمیرال که همان تولید و بازآفرینی و انتقال معناست، همسویی ندارد. او به عنوان مترجمی مقصدگرا که فقط به درگاشت‌های مخلّ معنای متن دست می‌زند، عمل نکرده است و در موارد زیادی به انتقال معنا و بلاغت موجود در متن داستان لطمه زده است که این مورد از اشکالات مهم ترجمهٔ تسوجی است و شاید همین موضوع، اقلیدی را به ارائهٔ ترجمهٔ دومی از آن وادار نموده است.

٤ـ۷) تفسیر حداقلی

هارولد بلوم (Harold Bloom) بر این عقیده است که «زمانی تفسیر به معنی ترجمه بود و هنوز هم هست» (انوشیروانی، ۱۳۹۱: ۱۸). از منظر لادمیرال، ترجمه فراارتباطی است که

ضرورتاً از ذهنیّت مترجم می‌گذرد و مترجم نقش مفسّر را ایفا می‌کند (ر.ک؛ لادمیرال، ۱۹۹۴م.: ۳۴). تسوجی در کالبد عبارات و حوادث بی‌روح، روح و حیات دمیده، آن‌ها را با تفسیری حداقلی، جذاب‌تر و شنیدنی‌تر نموده است. به نظر نگارندگان، مهم‌ترین ابزار بازآفرینی در ترجمهٔ تسوجی که مورد تأکید نظریهٔ لادمیرال است، همان مؤلفهٔ تفسیر حداقلی است که در سراسر ترجمه دیده می‌شود: «فلمّا کان فی نصفِ اللّیلِ، تذکّرَ حاجةً نسیها فی قصره، فرجع و دخل قصره» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «اما هنگام شب یادش آمد که گوهری گرانبها که برای برادرش در نظر گرفته بود، بر جای مانده و آن را فراموش کرده است. از این رو، به همراه دو تن از نزدیکان، دوباره به شهر بازگشت و به درون قصر رفت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

به‌سادگی می‌توان جذابیّت متن تسوجی را نسبت به متن اصلی تشخیص داد و بازآفرینی و تولید معنا به‌وضوح در ترجمهٔ او دیده می‌شود. متن تسوجی ابهام کلمهٔ «حاجة» را تفسیر کرده است و آن را گوهری گرانبها دانسته که ملک مجبور شده برای آن این همه راه برگردد. او با این تفسیر ابهام را از متن اصلی زدوده است. در متن اصلی، آدمی گمان می‌کند که داستان قرار است خیانت زن پادشاه را نشان دهد و برای این کار، بدون دلیل منطقی داستان را پیش برده، شاه با دلیلی جزئی به خانه برمی‌گردد. اما در متن تسوجی این برداشت اشتباه به ذهن مخاطب خطور نمی‌کند و ارتباطی منطقی میان حوادث داستان ایجاد می‌شود. او در ترجمهٔ فعل «رجع» نیز هنرمندانه عمل کرده است. پادشاه در نیمه‌شب به‌تنهایی برگشته یا با همراهانش؟! تسوجی این نکته را تفسیر کرده است و اذعان نموده که پادشاه با دو تن از همراهانش به شهر بازگشته است. همچنین، در این نمونه: «فقال: إنّی أریدُ أن تُسافرَ معی إلی الصّیدِ و القنص لعلّکَ ینشرح صدرُک، فأبی ذلکَ، فسافرَ أخوه وحدَه إلی الصیدِ» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «سپس پیشنهاد نمود اگر غمگینی، بهتر است با هم به شکار رویم، بلکه دل تو از رفتن به شکارگاه کمی باز شود و غم و اندوه را به کناری بنهی و شادمانی به جای غم نشیند. شاه زمان گفت: گمان نکنم رفتن به شکارگاه بتواند اندوه مرا بکاهد. شهریار شگفت‌زده و بی‌نهایت متحیّر شد و خودش به‌تنهایی به شکار رفت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

در متن عربی مذکور، ایجاز مخل دیده می‌شود و عبارت‌های بی‌روح آن مناسب متن افسانه‌ای روایی نیست. تسوجی متن را با افزوده‌سازی و تفسیر حداقلی بازآفرینی نموده، از این عیب‌ها پیراسته است. او ترجمهٔ «لعلّك ينشرح صدرك» را با اطناب همراه نموده است؛ زیرا اینجا هم مفهوم اصرار، معنای ضمنی کلام است که مترجم آن را فهمیده و به افزوده‌سازی پرداخته است و پس از آن، رد کردن پیشنهاد شهریار از سوی شاه‌زمان بدون دلیل آمده است و تسوجی آن را این‌گونه تفسیر نموده: «شاه‌زمان گفت: گمان نکنم رفتن به شکارگاه بتواند اندوه مرا بکاهد».

نمونهٔ دیگر این تفسیر، بیان عنصر وصف برای شهریار است که در متن اصلی نیامده است. خوانندهٔ متن اصلی گمان می‌کند به محض اینکه شاه‌زمان پیشنهاد برادرش را رد می‌کند، او با خیالی آسوده به شکار می‌رود که این برداشت برخلاف مقصود راوی است. امّا تسوجی بیان می‌کند که او در نهایت شگفتی و حیرت به شکار می‌رود.

در داستان دهقان و الاغ نیز این تفسیرهای حداقلی در جای‌جای داستان آمده است و به انتقال درست معنا در ترجمه کمک کرده است: «أنا دائماً للحرثِ والطّحينِ فقال له الحمارُ: إذا خرجتَ إلى الغيطِ و وَضعُوا على رَقَبتِك النّافَ، فأرقُد و لاتقُم و لو ضَربُوك» (*ألف ليله*، ۲۰۰۸م.: ۱۲)؛ «گاهی شخم می‌زنم و گاهی به آسیاب می‌روم، الاغ اظهار داشت: تو اگر بخواهی نیز توانی چنین روزگاری داشته باشی. گاو گفت: چگونه؟ درازگوش گفت: حال، من به تو یاد خواهم داد. کاری است بس آسان. فردا صبح که تو را برای رنج و محنت و شیار بردند و شیارافزار به گردنت انداختند، از جا حرکت نکن. اگر حتّی تو را بزنند، از جا برنخیز. پس خواهی دید چقدر عزیز و محترم خواهی شد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴).

در اینجا نیز دو بار تفسیر حداقلی صورت گرفته است و نظم طبیعی میان گفتگوهای داستان برقرار شده است. در حقیقت، متن اصلی وانمود می‌کند که خر بلافاصله بعد از گلایهٔ گاو، نقشه را به او می‌گوید، اما تسوجی این گفتگو را طولانی کرده است. همچنین، نتیجهٔ کاری که قرار است گاو عملی کند (پس خواهی دید چقدر عزیز و محترم خواهی شد)، در متن تسوجی آمده است: «فقالت له: بالله يا أبتي زوّجني هذا الملك، فإمّا أعيش و

إمّا أکون فداءً لبنات المسلمین» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۱۲)؛ «پدرجان! مرا به مَلِک کابین کن. مرا به عقد پادشاه درآور. یا کشته شوم و یا زنده می‌مانم و بلا از دختران مردم شهر دور می‌کنم» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۴).

شهرزاد چندین بار از پدر(وزیر) خواسته که او را به عقد شهریار درآورد و این درخواست او مخالفت وزیر را در پی داشته است. ترجمهٔ تسوجی که موضوع پیشنهاد ازدواج را دو بار تکرار نموده، نشان‌دهندهٔ معنای ضمنی اصرار است که در متن اصلی دیده نمی‌شود و فقط یک بار فعل «زوّجنی» آمده است. نمونهٔ دیگر، افزوده‌سازی را که با تفسیر حداقلی توأم است، در قسمت بعدی توضیح خواهیم داد.

٤ـ۸) چیستی ترجمانی

لادمیرال معتقد است که برای هر جزء کمینهٔ اطلاعات، در هر سطح از زبان که در متن مبدأ قرار بگیرد، مسئله این است که بدانیم آیا اطلاعات مذکور به گفتار خود نویسنده مربوط می‌شود، یا تنها به زبان مبدائی که او به‌کار می‌برد؟ در باب نخست باید اطلاعات را منتقل کرد و در باب دوم می‌توان به استفاده از قابلیت‌هایی اکتفا کرد که زبان مقصد به بهترین نحو از ضرورت‌های نوشتاری ارائه می‌کند و نگارش متن مقصد خوب به آن‌ها وابسته است (ر.ک؛ مهدی‌پور، ۱۳۹۰: ۵۱).

مهم‌ترین مؤلفه‌ای که مترجم کتاب *هزار و یک شب* باید درک کند، مبحث چیستی ترجمانی است. به عنوان مثال، ارائه نکردن ترجمهٔ اشعار در ترجمهٔ تسوجی و ترجمه‌ای کاملاً آزاد ـ که از سوی همکار او سروش اصفهانی انجام گرفته ـ بیان‌گر همین مسئله است؛ زیرا تسوجی دریافته بود که برگردان این اشعار که سرودهٔ نویسندهٔ اصلی کتاب نیست و برگرفته از شعرهای شاعران عرب است، متناسب با موضوع و مضمون حکایت‌ها آورده شده که ضرورتی به ترجمهٔ دقیق و برگرداندن آن‌ها نیست و می‌توان به جای آن از ابیات فارسی هم‌مضمون آن کمک گرفت.

در حکایت بنیادین تسوجی، حذفیّات عمده‌ای صورت گرفته که بیشتر آن‌ها بنا بر ضروت متن است و مخل معنا و متن نیست و زیرکی مترجم را می‌رساند. از جمله حذف

شعری در وصف دخترکی است که در دست عفریت اسیر است. تسوجی به جای آن شعر، وصف زیر را می‌آورد: «از در صندوق، دختر ماهرویی بیرون آمد و به او گفت: ای پری پیکر! رنج نقّاش، وآفتاب بتگر! و در وصف آن، کلمات زیبای فراوانی به کار برد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۳).

در اینجا، تسوجی به حذف آنچه که مطابق سبک زبان عربی است، دست زده، نه سبک و گفتار نویسنده که حذف آن مشکل‌آفرین است. ملک‌الشعرای بهار در این باب می‌نویسد: «نثر تسوجی تمام ویژگی‌های نثر دورهٔ قائم مقام، شامل کوتاهی جمله‌ها، حذف زواید و القاب و تعریف‌های خسته‌کننده، ترک استشهادات مکرّر از تازی و پارسی را دارد» (بهار، ۱۳۷۸: ۳۴). از نظر لادمیرال، چنین سبکی با حقیقت چیستی ترجمانی همسو است، به‌ویژه هنگامی که متن اصلی با تکرار همراه است. تسوجی این تکرار را که به خاصیّت زبان مبدأ برمی‌گردد، حذف نموده است. او در ترجمهٔ اعداد معناگراست و وفادار به متن اصلی نیست. شاید گمان شود که انتقال دقیق این اعداد ضرورتی ندارد و مهم، معنای مورد نظر است: «إذا بباب القصرِ قد فَتحَ و خَرجَ منه عشرون جاریةً و عشرون عبداً إمراَة أخیه تمشی بینهم و هی فی غایة الحُسنِ و الجَمالِ، حتَّی وَصلُوا إلی فسقیهِ و خلعُوا ثیابَهم و جلسُوا مع بعضِهم. و إذا بإمرة الملک، قالت: یا مسعودُ فجاءَها عبدٌ أسودُ فعانقَها و عانقَته وواقعها، وکذلک باقی العبیدِ فَعلُوا بالجَواری» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «چون سر برداشت، ناگهان منظرهٔ عجیبی پیش چشمش دید. بانوانی را دید به همراه همسر برادرش که به تفرّج و تفریح می‌پرداختند. سپس منظره‌ای که صدها بار و صدها بار از منظره‌هایی که در قصر خود دیده بود، ننگین‌تر و ناراحت‌کننده‌تر و بسیار شرم‌آورتر شاهد گشت» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

در اینجا، تسوجی ترجمه‌ای دقیق و معادل متن مبدأ به کار نبرده است. در حقیقت، مترجم اعداد را رها کرده است. هر زمان که ترجمهٔ دقیق اعداد الزام‌آور نباشد، یا افادهٔ معنای خاصی در کلام نکند، تسوجی آن را نادیده انگاشته است. در نمونهٔ یادشده، چه ضرورتی دارد که تعداد کنیزکان به طور دقیق ذکر شود! حال اگر در متن اصلی ذکر شده، چه بهتر که به صورت مبهم (بانوانی) ترجمه شود و معنای جدیدی را افاده کند. معمولاً در

چنین صحنهٔ لهو و لعب، تعداد مهم نیست و مهم گسترهٔ عملکرد آن‌هاست و تسوجی به این مهم آگاه است. او در جای دیگری از حکایت به ترجمهٔ عدد پایبند بوده است: «وکلُّ وادٍ منهما فی مَملکتِهِ حاکمٌ عادلٌ فی رَعیتهِ عشرون سنةً و لم یزالا علی هذه الحالة إلی أن اشتاقَ الملکُ الکبیرُ إلی أخیهِ» (*ألف لیله*، ۲۰۰۸م.: ۹)؛ «اما بعد از دو دهه و پس از گذشت بیست سال، شهریار هوس دیدار برادر کرد» (تسوجی، ۱۳۹۱: ۲۲).

در نمونهٔ فوق، فرایند انتقال عدد به زبان مقصد دقیق‌تر شده است و یا حتّی از تفسیر حداقلی هم برخوردار است؛ زیرا در این مورد اخیر، عدد می‌خواهد مدت‌زمان زیادی را که دو برادر از هم دور بوده‌اند، برساند و با حوادث بعد داستان ارتباط دارد. نمونهٔ دیگری از چیستی ترجمانی در متن پیشین وجود دارد. از آنجا که در متن اصلی، وصفی غیراخلاقی آمده، مترجم از ترجمهٔ دقیق آن سرباز زده، به ترجمه‌ای مفهومی دست زده است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این جستار گفته شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

ترجمه‌های پرشماری از *هزار و یک شب* صورت گرفته است و این ترجمه‌ها معمولاً غیروفادار به متن اصلی و مقصدگراست تا آنجا که مشهورترین مترجم آن، آنتوان گالان، حکایت‌هایی را به دلخواه بر آن افزوده یا از آن کاسته است و این تعامل به ویژگی‌های کتاب *هزار و یک شب* برمی‌گردد؛ ویژگی‌هایی نظیر چندفرهنگی بودن، برخورداری از زبانی متوسط، افسانه‌ای بودن کتاب، اغلاط دستوری و فنّی بسیار که ترجمه‌ای آزاد و مقصدمحور را اقتضا می‌کند.

در ترجمهٔ داستان بنیادین *هزار و یک شب*، عبداللطیف تسوجی مترجمی مقصدگراست و چندان توجهی به رعایت دقیق ساختار، محتوا و سبک متن مبدأ ندارد. این گرایش، علاوه بر دلایل مذکور، از بیگانه‌زدایی و بومی‌سازی تا ایجاد فرایند فرهنگی از آنِ خود ساختن نزد تسوجی نشأت می‌گیرد. بنابراین، او تلاش نموده اثری با صبغهٔ بومی و ایرانی به وجود آورد تا مجموعه‌داستان‌های *هزار و یک شب* را که مدت‌ها از گنجینهٔ ادب فارسی دور بوده، به آن بازگرداند.

عمل بازآفرینی و تولید معانی جدید در ترجمه، هدف اصلی مترجم مقصدگرا و لادمیرال است که در ترجمهٔ تسوجی به‌وضوح دیده می‌شود. بر اساس تحلیل‌هایی که از مؤلفه‌های نظریهٔ لادمیرال ارائه گردید، مشخص می‌شود که ترجمهٔ تسوجی ترجمهٔ لفظ به لفظ، گنگ و وفادار صرف نیست، بلکه مترجم در صورت نیاز به بازآفرینی و خوانایی در سطوح مختلف کلام، از قبیل ساختار، مضامین، توصیفات و کنش‌های روایتی دست زده است و ترجمهٔ او همگام با خوانش و تفسیر جدید است.

تحلیلی که از ترجمهٔ تسوجی از داستان بنیادین *هزار و یک شب* بر پایهٔ الگوی لادمیرال گذشت، نشان می‌دهد که این نظریه کاربرد زیادی در فرایند ترجمه دارد و برای ارائهٔ ترجمه‌ای مفید، کارساز است، به‌ویژه در ترجمهٔ متون ادبی که صرف انتقال معنا مهم نیست، بلکه مترجم باید در آن به بازآفرینی و آفرینش مجدد بپردازد و ترجمهٔ تسوجی با این الگو سازگاری فراوانی دارد.

در کل، ترجمهٔ تسوجی در موارد زیادی هماهنگ با مؤلفه‌های نظریهٔ لادمیرال است و مترجم توانسته است ترجمه‌ای مقصدگرا، روان و جذاب بیافریند، اما در موارد محدودی نظیر استفاده نکردن بجا از تکرار و ابهام‌زدایی و استفاده از درگاشت‌های وسیع و مُخل که به سبک موجز و فشردهٔ او برمی‌گردد، ترجمهٔ او نارساست.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ یادآوری می‌شود که بهرام بیضایی در کتاب *هزار افسان کجاست؟* از این داستان (یعنی داستان شهریار و شاه‌زمان) با عنوان داستان بنیادین یاد نموده است و دیگر پژوهشگران نیز از این داستان با نام‌هایی نظیر داستان آغازین یا حکایت اصلی یاد کرده‌اند.

۲ـ

«نمودم به هر سو به چشم اهرمن — چو مار سیه باز کرده دهن
هرآنگه که برزد یکی باد سرد، — چو زنگی برانگیخت زانگشت گرد»
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰۶۹).

منابع

احمدی، محمدرحیم. (۱۳۹۲). «آنتوان برمن و نظریهٔ گرایش‌های ریخت‌شکنانه». ***دوفصلنامهٔ نقد زبان و ادبیات خارجی***. شماره ۱۰.

اقلیدی، ابراهیم. (۱۳۸۶). ***هزار و یک شب***. تهران: مرکز.

ألف لیلة و لیلة. (۲۰۰۸م.). چ ۲. بیروت: دار صادر

ـــــــــــــ . (۱۸۶۰م.). مصر: طبعه بولاق الأمیریة.

بهار، محمدتقی. (۱۳۷۶). ***سبک‌شناسی***. چ ۹. تهران: مجید.

تسوجی، عبداللطیف. (۱۳۹۱). ***هزار و یک شب***. تهران: اشارات طلایی.

ثمینی، نغمه. (۱۳۷۹). ***کتاب عشق و شعبده؛ پژوهشی در هزار و یک شب***. تهران: نشر مرکز.

جعفری، محمد. (۱۳۸۴). ***روایت‌های شفاهی هزار و یک شب***. تهران: علم.

ستاری، جلال. (۱۳۶۸). ***افسون شهرزاد؛ پژوهشی در هزار افسان***. چ ۱. تهران: توس.

العدوی، محمدقطه. (۱۲۵۲ش.). ***ألف لیله و لیله***. چ ۱. مصر: طبعة بولاق.

فرحزاد، فرزانه و و دیگران. (۱۳۸۵). ***فرهنگ توصیفی اصطلاحات مطالعات ترجمه***. چ ۱. تهران: یلدا قلم.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). ***شاهنامه***. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: قطره.

قدرتی، حمیده. (۱۳۹۳). «*هزار و یک شب* و ترجمه‌های فارسی آن». ***فصلنامهٔ رشد آموزش زبان***. ش ۱۰۹.

محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۳). ***ادبیات عامیانهٔ ایران***. چ ۱. تهران: چشمه.

محسنی، صابر. (۱۳۸۷). ***ترجمهٔ مقدّمه و فصل چهارم کتاب ترجمه کردن؛ قضایایی برای ترجمه، اثر ژان رنه لادمیرال***. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی.

مهدی‌پور، فاطمه. (۱۳۸۹). «نظری بر روند پیدایش نظریه‌های ترجمه و بررسی سیستم تحریف متن از نظر آنتوان برمن». ***کتاب ماه ادبیات***. ش ۴۱.

ـــــــــــــ . (۱۳۹۰). «قضایایی برای رویارویی با مشکلات ترجمه». ***کتاب ماه و ادبیات***. ش ۵۱.

هزار و یک شب. (۱۹۳۵م.). تصحیح علی‌اصغر حکمت. تهران: کلالهٔ خاور.

Ladmiral, J.R. (1994). ***Traduires***. theorems pour latraduction. Glimard.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی